

به تهران خوش آمدید

لیک به تنگنایی رسیدام
درهای بسته خانهها و قلبهای شکسته عاشقان
به بدرقه قدمهای سست
و نگاه پراضطراب من آمدهاند
بن بستیت
که در انتهایش یک خانه است
خانه‌ای متروک - با حیاطی مرده
که از پشت دیوارهای پوسیدهاش
دیوانه‌ای از روزنه‌ای به من نگاه می‌کند
و با خنده‌ای جنون‌آفرین فریاد می‌زند
اسم این بن بست عاطفه است
اسم این بن بست عاطفه است
به تهران خوش آمدید
به تهران خوش آمدید

م. بی انتها

با قدم‌های تند و بی ترکیب
از زدهام خیابان به پس کوچه و بیراهه پناه می‌برم
بدنبال رد پای گمشده عاشقان می‌گردم
بدنبال انسانی که بوی انسانیت می‌دهد
و قلبی که بی صبرانه
چراغی به زیر قدم‌هایم بتاباند

صداهای وحشتناک گرگها و لاشخوران مرده پرست
بی‌دوام و با حوصله مرا دنبال می‌کنند
برای از پا درآوردنم
خرابه اعتقادات خود را کمینگاه می‌کنند

چون بیگانه‌ای هیران و سرگردان
بدنبال کوچه خوبان می‌گردم
بدنبال یک دوست که مرا به سوی
روشنایی دلها و بزم عاشقان صدا کند